

برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



# پیغام عشق

قسمت هفتاد و یکم





خانم آزاده از سبزواری



برداشت از برخی ابیات مثنوی برنامه ۸۲۶

گر چه دوری، دور می جنبان تو دم  
حیث ما کنتم فولوا وجهکم

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۵۴ -

در این لحظه در فکر هر همانیدگی به سر می بریم، اگر ناظر افکارمان شویم می توانیم نوع همانیدگی را تشخیص دهیم و فضا را اطراف آن باز کنیم و اجازه دهیم خداوند به همانیدگی مان بدمد و ما از گذشته و آینده جمع شویم و به این لحظه که از آن دور شده ایم باز گردیم، به اصطلاح مولانا دم آشنایی با جنس او را تکان دهیم و مصراع دوم اشاره به آیه‌ای از قرآن دارد که می گوید: هر جا که هستید روی بدان جانب کنید.

قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۴۴

نگریستنت را به اطراف آسمان می بینیم، تو را به سوی قبله ای که  
می پسندی می گردانیم. پس روی بدان جانب کنید. اهل کتاب می دانند که  
این دگرگونی به حق و از جانب پروردگارشان بوده است و خدا از آنچه  
می کنید غافل نیست.

ز آن جرای روح چون نقصان شود  
جانش از نقصان آن لرزان شود

- مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲ -

اگر در این لحظه از آن شادی بی سبب و آرامشی که بر اثر فضاگشایی در اطراف اتفاقات و یا افکار تجربه کرده بودیم خبری نباشد و هیجانات من ذهنی مثل غم، ترس و خشم غالب باشد ما باید فوراً متوجه شویم که یک همانیدگی عینکش را بر چشم ما زده.

از این که یک همانیدگی در سر ما حرف بزند بترسیم. چرا که این حرف زدن ذهنمان معادل محرومیت از برکات این لحظه ی بی نهایت است. فضا را اطراف آن باز کنیم و به همان جنس بی فرمی خود بازگردیم تا دوباره با دم زندگی مرکزمان گشوده شود و ما از برکات این فضای گشوده شده مثل شادی بی سبب، قدرت، امنیت بالا و هدایت زندگی برخوردار شویم.

پس بداند که خطایی رفته است  
که سمن زار رضا آشفته است

- مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳ -

وقتی ما این لحظه را با شکر شروع نمی کنیم، یعنی با همانش با چیزهای  
آفل مرکزمان، فضا را بسته ایم و منقبض شده ایم و باید فوراً عذر  
بخواهیم و با واهمانش مرکزمان را عدم کنیم، به این لحظه بازگردیم که  
این همراه با شکر و رضا از خود و خداوند است.

شهوت ناری به راندن کم نشد  
او به ماندن کم شود بی هیچ بد

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۳ -

حرص شدید به یک همانیدگی که دردهای خاص خود را دارد مثل حرص شدید به پول، اگر مدام و بدون مراقبت از افکارمان به آن فکر کنیم و آن را تقویت کنیم، کم نمی شود بلکه دردهای ناشی از آن بیشتر می شود، مثل خشم از کم شدن آن. اگر از آن پرهیز کنیم و به صورت حضور ناظر به آن نگاه کنیم اثرش بر افکار ما کمرنگ می شود.



تا که هیزم می نهی بر آتشی  
کی بمیرد آتش از هیزم کشی

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۴ -

وقتی یک همانیدگی را تقویت می کنیم با فکر کردن مداوم به آن و عمل کردن طبق خواسته‌ی آن و یا ستیزه در برابر اتفاقاتی که آن همانیدگی را تهدید می کند در این صورت جای آن همانیدگی را در دلمان محکم تر می کنیم و یا وقتی مرتب با چیزها و اشخاص و دردهای جدید هم هویت می شویم در واقع داریم من ذهنیمان را تقویت می کنیم و این مثل هیزم دادن به آتش است که شعله‌ی آن را بلندتر می کند و ما بیشتر به درد می افتیم.

چونکه هیزم بازگیری، نار مُرد  
ز آنکه، تقوی آب، سوی نار برد

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۵ -

وقتی هویتمان را از آن همانیدگی بیرون می کشیم و به صورت حضور ناظر  
به همانیدگی مان نگاه می کنیم و می گوئیم ما این نیستیم در این صورت  
با هر بار فضا گشایی در اطراف آنها دم خدا وارد مرکزمان می شود و آن  
همانیدگی ها را که مثل آتش است مانند آبی خاموش می کند.

کی سیه گردد به آتش روی خوب؟  
کو نهد گل گونه از تقوی القلوب؟

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۶ -

وقتی ما پرهیز می کنیم و درد هوشیارانه می کشیم و صبر می کنیم تا دم  
خداوند به مرکزمان بتابد و ما را از همانیدگی‌ها آزاد سازد، نمود این دم  
ایزدی مثل شادی بی سبب، قدرت بالا و... است. چهار بعد ما را مثل  
گلگونه‌ای زیبا می سازد و دیگر در ما اثری از دردهای ناشی از  
همانیدگی‌ها دیده نمی شود.

هر زمان دل را دگر میلی دهم  
هر نفس بر دل دگر داغی نهم

- مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹ -

زندگی در هر لحظه در حال کار کردن روی مرکز دل ماست تا ما را از اسارت من ذهنیمان آزاد سازد. ابتدا با زیبا نشان دادن چیزهای این جهانی ما را با آن هم هویت می کند و بعد با برداشتن آن همانیدگی ها از مرکزمان، داغش را به دلیمان می گذارد و به ما درد می دهد تا بفهمیم نباید با چیزهای آفل هم هویت بشویم و هویت خود را از جسم ها بگیریم و درک کنیم ما از جنس بی فرمی این لحظه هستیم، پس فضا را اطراف هر چیز آفلی که در این لحظه می گذرد باز کنیم.

- آزاده از سبزواری -



خانم حداد از کرج





🌳 با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوریهای جان 🌳

🌱 مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت‌های ۳۳۵۳ و ۳۳۵۴ از برنامه ۸۲۱ 🌱

ای ایاز، از تو غلامی نور یافت  
نورت از پستی سویِ گردون شتافت

حسرت آزادگان شد بندگی  
بندگی را چون تو دادی زندگی

ای انسان به حضور رسیده، تو هم همانند آیاز که غلام سلطان محمود بود و از او فرمان می گرفت و مطیع او بود، تو هم همانند او با نور خدایی که در تو سبب شد با فضاگشایی و تسلیم و صبر و شکر بتوانی به خدا زنده شوی و تسلیم شوی و نور خدایت را که اسیر من ذهنیات و در خدمت شیطان بود را آزاد کنی و به اندازه آسمان بینهایت شوی و از پستی ها رهایی یابی که سبب شد نور تو هم با خدا یکی شود، مبارکت بادا. 

وقتی تو با تسلیم شدن و فضا گشایی بندگی خودت را به خداوند اعلام کردی و به او زنده شدی که این آرزوی آزادگان است، منهای ذهنی که در اثر انباشتن همانیدگی ها نمی توانند همانند تو آزاد شوند، در نتیجه حسرت حال تو را می خورند، و از این آزادی و رهایی و شادی بی سبب تو آگاهی پیدا کرده اند و وقتی با آزادی توهمی من ذهنی شان می سنجند در حسرت آزادی تو می مانند. 



🌱 مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۱ 🌱🌱🌱🌱

شرع بهر دفع شرّ رایّی زند  
دیو را در شیشه حجت کند

ما باید بوسیله شرع و قانون انسانیت و ابدیت قانونی وضع کنیم تا از این بدی های من ذهنی به دور بمانیم. هر شخصی باید قانونی برای خودش به اجرا گذارد تا بتواند این دیو من ذهنی را در شیشه استدلال و حجت و قوانین کند و با این کار می تواند دفع شرّ این دیو و کارهایش را کند تا بتواند جلوی شیطنت های من ذهنی اش را بگیرد. 🌱

🌳 دیوان شمس، غزل ۹۴۵ بیت‌های ۹ و ۱۰ 🌱🌱🌱

ندای فَأَعْتَبَرُوا بَشْنُوید اُولُو الْأَبْصَارِ  
نه کود کیت سراسْتین چه می خایید؟

خود اَعْتَبَارِ چه باشد به جز زِ جُو جَسْتَن؟  
هَلَا زِ جُو بَجْهید اَن طرف، چو برنایید

ای انسانهای به حضور رسیده، ای صاحبان بصیرت و یا ای انسانِ فضاگشا، ندای عبرت بگیرید را بشنوید.

شما کودک یعنی «مَن ذهنی» نیستید چرا همانند کودکان کارهایی را انجام می‌دهید که آخرش پشیمانی‌ست و از شدت پشیمانی و افسوس مانند کودکان سر آستین و انگشت ندامت به دهان می‌گیرید و کارهای بیهوده انجام می‌دهید که وقت و عمر شما را تلف می‌کند؟

آیا بیشتر از این خواهانِ ضرر هستی؟  
آیا وقتش را داری؟


🌱 سوره حشر، آیه ۲ 🌱

پس اهل بصیرت عبرت بگیرید. 🌱

در آیه ۲ سوره حشر، خداوند به ما می‌گوید: ای انسان‌های هوشیار که به جسم هوشیار شده‌اید و تمام اعمالتان ذهنی‌ست و همیشه به همین خاطر صدمه آن را خورده‌اید، بیدار شوید و هر چه زودتر فضا‌گشایی کنید و از ذهن بیرون آیید.

وقت آن رسیده که از جوی ذهن بجهید و به آن طرف که فضای  
یکتایی ست بروید و از جنس خدا و عدم شوید،  
برای آنکه تو خدایت هستی و توانایی این کار را داری.

تو همیشه جوان و سالم و بینا هستی اگر از جنس این لحظه باشی، یعنی  
خدایت باشی و مرکزت را عدم کنی و بیدار بمانی.

تو همیشه بُرنا و جوان بوده و هستی قدر آن را و قدر لحظات را بدان، تو  
می توانی. 

 حداد هستم از کرج 



خانم سمیرا از تایباد





🌸 خلاصه شرح چند بیت از برنامه ۸۲۹ گنج حضور 🌸


🌻 روی بستان را نبیند، راه بستان گم کند  
🌻 هر که او گردان و نالان شیوهی دولاب نیست

- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹۳ -



🌻 انسان همانیده روی باغ انعکاس مرکزش ساختارهای نیک را  
نمی بیند، راه بستان فضای یکتایی این لحظه را گم می کند، یعنی فضا را  
نمی گشاید و اتفاق این لحظه را نمی پذیرد. هر کسی که مانند چرخ چاه  
گردان و نالان نباشد، درد هوشیارانه نکشد، ذهنش را خاموش نکند، در  
قضاوت و مقاومت صفر نباشد، نمی تواند آب زندگی را از اعماق وجودش  
بیرون بکشد و چهار بعدش را به باغ و بستان تبدیل کند.

عقل تو قسمت شده بر صد مهم   
بر هزاران آرزو و طم و رم 


- مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۸ -

 عقل زندگی تو تبدیل به عقل جزوی و چیزها شده. عقل هوشیاری تو  
در کارها و آرزوهای مهم برای بدست آوردن همانیده‌گی‌های بیشتر  
تقسیم شده است.



جمع باید کرد اجزا را به عشق   
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق 



- مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۹ -

تو باید با عدم کردن مرکز، با یکی شدن با خدا، اجزای پراکنده‌ی   
هوشیاری را از همانیده‌گی‌های مختلف جمع کنی تا مانند شهر سمرقند و  
دمشق، آباد شده و به شادی واقعی برسی.


جوجوی چون جمع گردی ز اشتباه 🌴  
پس توان زد بر تو سگهی پادشاه 🌴

- مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹۰ -



🌴 اگر هشیاری خود را به اندازه‌ی ذره‌ای از اشتباه همانیده شدن نجات  
دهی و فضا را بگشایی، به تدریج هشیاری‌ات آزاد شده و زیاد می‌شود و  
در این حالت می‌توان مهر زنده شدن به خدا را بر تو زد.

چرا ز اندیشه‌ای بیچاره گشتی   
فرو رفتی به خود غمخواره گشتی 


- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰ -

ای انسان چرا اندیشه‌ی یک فکر همانیده تو را بیچاره کرده است؟   
مگر تو به عنوان هشیاری اندیشه را نمی‌سازی؟

چرا در خود فرو رفتی منقبض شدی و این چنین غمگین و افسرده‌ای؟

تو را من پاره پاره جمع کردم   
چرا از وسوسه صدپاره گشتی 

- دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰-

ای انسان درست است که پس از آمدن به این جهان هشیاری ات در   
همانیده‌گی های مختلف به تله افتاده است، اما امکان عدم شدن مرکزت  
با تسلیم و فضا گشایی وجود دارد. من تو را از همانیده‌گی ها جمع کردم.  
تو در همین لحظه می توانی به بی نهایت من زنده شوی، چرا دوباره  
وسوسه می شوی جذب فکرها شده و به فکر بعد از فکر ادامه می دهی و  
دوباره به تفرقه می افتی؟

چون پدید آمد که آن مسجد نبود ❄️  
خانه‌ی حیلت بد و دام جهود ❄️

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۱۶ -

وقتی که معلوم شد این من ذهنی و هر چیزی را که ما را از زنده شدن ❄️  
به خدا باز می‌دارد مسجد نبوده، بلکه محل حيله فکر بعد از فکر و دام  
همانیده‌گی است:

پس نبی فرمود گان را بر کنید 🦋  
مطرچه‌ی خاشاک و خاکستر کنید 🦋

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۱۷ -



🦋 بنابراین پیامبر ص فرمود: آن مسجد را ویران کنید. آن را به زباله دان تبدیل کنید تا محل ریختن خاکروبه شود.

او به تسبیح از تن ماهی بچست 🌸  
چيست تسبیح؟ آیت روز الست 🌸


- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳۷ -


حضرت یونس به واسطه‌ی عبادت از شکم ماهی بیرون آمد. 🌸  
عبادت چیست؟

مسلماً عبادت نشانه‌ای از روز الست، از جنس خدا بودن است، یعنی در این لحظه بتوانی از جنس خدا شوی و مرکزت را عدم کنی.


گر مسیح باشد از ماهی رهید   
ور نه در وی هضم گشت و ناپدید 

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۱ -



 انسان اگر مسیح باشد یعنی فضا را بگشاید و مرکزش را عدم کند،  
هر لحظه از الست آگاه باشد از ماهی من ذهنی خواهد رهید و گرنه من  
ذهنی، هشیاری جسمی انسان را در خود هضم و ناپدید خواهد کرد.

صبر کردن جان تسبیحات توست   
صبر کن، گان است تسبیح درست 


- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۵ -



ای انسان صبر کردن جان و هسته‌ی مرکزی عبادات توست، پس   
صبر کن که عبادت درست این است، یعنی فضا را بگشا، اتفاقات را  
پذیر و واکنش نشان نده و صبر کن تا خداوند با کن فکان مرکزت را  
عدم کند.




هیچ تسبیحی ندارد آن درج   
صبر کن، الصبر مفتاح الفرج 



- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۶ -

 هیچ عبادتی مقام و مرتبه‌ی صبر را ندارد، پس صبر کن زیرا صبر  
کلید رستگاری و رهایی از من ذهنی است.


گر قضا پوشد سیه، همچون شبت   
هم قضا دستت بگیرد عاقبت 

- مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸ -

 اگر قضای الهی ما را با ذهن هم هویت و مثل شب سیاه کرده است،  
بدان که عاقبت همان قضا دستت را می‌گیرد و تو را از تاریکی ذهن آزاد و  
رها خواهد کرد.

این قضا صد بار اگر راحت زَند   
بر فراز چرخ خرگاہت زَند 

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۰ -

 اگر این قضای الهی صد بار تو را درمانده کند و جلوی تو را بگیرد تا  
راه های من ذهنی را نتوانی بروی، باز همان قضا چادر و خرگاه تو را بر  
فراز چرخ می افرازد یعنی بالاخره کاری خواهد کرد که تو به بی نهایت او  
زنده شوی.

🌳 ضالّه چه بود؟ ناقه‌ی گم کرده‌ای  
از گفت بگریخته در پرده‌ای 🌳

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۱۲ -

🌳 گم شده چیست؟ شتری است که تو آن را گم کرده‌ای.  
ناگهان شتر حضور تو از دستت گریخته و در پرده‌ی ذهن مخفی شده  
است.

🕊️ سمیرا ۳۱ ساله از تایباد 🕊️



آقای امیر



با سلام و احترام 🙏

خدا قوت آقای شهبازی و ممنون از برنامه های عالی و تلاش بی وقفه شما بزرگوار و همچنین تمامی عزیزانی که در راه عشق و زندگی تلاش می کنند 🙏

🌸 جهد و تلاش و صبر در راه خدا 🌸

- وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ -

🌸 قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۶۹

و کسانی که در راه ما کوشیده اند به یقین راه های خود را بر آنان می نماییم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.

◆ مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۷۵

جهد می کن تا توانی ای کیا  
در طریق انبیا و اولیا

کافر من، گر زیان کرده است کس  
در ره ایمان و طاعت، یک نفس

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۷۷ -

کافر هستم اگر کسی در راه ایمان به خدا و اطاعت و تسلیم او حتی یک  
نفس هم قدم بردارد و ضرر کند. چون نیکوکاری می کنی و خداوند هم  
نیکوکاران را دوست دارد.

♦ مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۷۸

سر، شکسته نیست این سر را مبد  
یک دو روزی جهد کن، باقی بخند

سرت که نشکسته چرا با دستمال می بندی؟


با خودت آشتی کن مدتی تلاش کن و روی خودت کار کن. از این دریای  
بیکران معرفت الهی بنوش و به دیگران بنوشان، تا شاد باشی و بخندی.



♦ مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۴۰

صبر کن اندر جهاد و در عنا  
دم به دم می بین بقا اندر فنا

اگر پیامِ زندگی را با راهنمایی از بزرگان دریافت می کنی و در سختی هستی، بدان که در مسیر حقیقی زندگی قرار داری. همینطور با صبر و شکر ادامه بدهی، متوجه میشوی لحظه به لحظه از دمِ ایزدی بهر مند می شوی و هر دم خرد زندگی تو را پیش برده و به تو جان می بخشد، جاندارتر می شوی و منِ ذهنی ات بتدریج می میرد تا به بینهایت خدا زنده بشوی.

- اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ -  
قرآن کریم، سوره یس آیه ۲۱ 

از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود نیز بر راه راست قرار دارند پیروی کنید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۱۲

قدر همت باشد آن جهد و دعا  
لیس لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى

قدر و مرتبه هر انسانی به اندازه کوشش و تلاش و فضاگشایی و انداختن هم هویت شدگی هاست. باید فهمید که سعی و کوشش هر کسی به اندازه همت اوست.

🌸 قرآن کریم، سوره نجم، آیه ۳۹

نیست برای آدمی جز آنچه کوشد.

هر چه همت و طبع بلندی داشته باشی، سعی و طلب بیشتری هم خواهد بود یعنی هر چه بیشتر در دریای معنی و معرفت قدم برداری بیشتر دریافت خواهی کرد.



با سپاس و تشکر فراوان 🙏  
- امیر -



آقای حسام از مازندران



بازِ شاهِی

مثال باز رنجورم، زمین بر من ز بیماری  
نه با اهلِ زمین جنسم، نه امکان است طیارِی

نه چنان بازی است کو از شه گریخت  
سوی آن کمپیر کو، می آرد بیخت

تا که تَتماجی پَزَد اولاد را  
دید آن، بازِ خوشِ خوشِ زاد را

نعمت بسیار حرونی آتش فزود  
ناسپاسی عقل و هوشش در ربود

پایکش پست و، پرش کوتاه کرد  
ناخنش ببرید و، قوتش گاه کرد

گفت: نااهلان نکردندت به ساز  
پر فزود از حد و، ناخن شد دراز

این لعین پر حسادت پر فنی ست  
از همان روز ازل در رهزنی ست

روز شه در جست و جو پیگاه شد  
سوی آن کمپیر و آن خرگاه شد

دید ناگه باز را در دود و گرد  
شه برو بگریست زار و، نوحه کرد

گفت: هر چند این جزای کارِ توست  
که نباشی در وفای ما درست

این جهان نخجیر و این نخجیریان  
از برای طبعِ تو کردیم روان

شیرمردا، چنگ گفتار آمدی؟  
صید ناکرده، تو در دام آمدی؟

چون گنی از خلد در دوزخ قرار؟  
غافل از لا یستوی أصحاب نار؟

ساکن خلدی بدی و در قرار  
تو چه مسکن کرده‌ای در قعر نار؟

آن عسل نوشی فراموشت شده ست؟  
شعله های نار، چرا نوشت شده ست؟

آشیان مرغ من کوی من است  
بر فراز دست و بازوی من است



وسوسه‌ی آن پیرزن بر تو زده ست  
ناگهان زان جایگه راهت زده ست

این سزای آنکه از شاه خبیر  
خیره بگریزد به خانه‌ی گنده پیر

باز می‌مالید پر بر دست شاه  
بی زبان می‌گفت: من کردم گناه

داستان باز شاهی کان حبیبم نقل کرد  
داستان عمر من باشد چه خوبش نقد کرد

چون گریزان گشتم از آن صحن پاک ات سوی طین  
پر و باله را تو قبل از جعد این دنیا بچین

آه شاها، گم شدم از کوی تو  
بار دیگر باز گردم سوی تو

پس کجا زارد؟ کجا نالد لئیم؟  
گر تو نپذیری بجز نیک ای کریم

لطف شه، جان را جنایت جو کند  
ز آنکه شه هر زشت را نیکو کند

فرش گیتی بر قُدمِ کرده‌ای  
ناطقِ وحی و علومِ کرده‌ای

می بساختم پُر گره قالیچه‌ای  
گشته سرگردانِ هر اندیشه‌ای

هر یکی دانه که من بر چیده‌ام  
آمده گشته گلِ قالیچه‌ام

آدمی‌ام سُخره‌ی اندیشه‌ام  
زان سبب خسته دل و غم پیشه‌ام

اینک این نقش من و چوب قضا  
می بزن تا غم شود از من جدا

گر بخواهی آتشت بر سوزدش  
از سگم کمتر اگر بر دوزمش

اینک این مغز من و ای شاه، تو  
می پیران از سرم سرسام تو

باز، آن باشد که باز آید به شاه  
باز کور است آنکه شد گم کرده راه

راه را گم کرد و، در ویران فتاد  
باز، در ویران، بر جعدان فتاد

او همه نور است از نور رضا  
لیک کورش کرد سرهنگ قضا

من نخواهم بود اینجا، می روم  
سوی شاهنشاه راجع می شوم

ساکن رضوان بدم یاد برفت است مرا  
چونک هدر می دهم عمر گران در هوا

ای همه هستی تو را، شاکر و اندر ثنا  
قوتِ ایمان ببخش تا که نیفتم ز پا

مسجدی بر ساخته‌ام، بر این سیل آب  
برگنش، ویرانه کن، می‌کن خراب

بهر نور و شعله‌ی بس ناخوشی  
شهرِ خود بر زخمِ بر آتشی

خانه‌ام ویران، پر بر سوخته  
چشم بر لطفِ توام بر دوخته

باز، گفت: ای شه پشیمان می شوم  
توبه کردم، نو مسلمان می شوم

آنکه تو مستش کنی و شیر گیر  
گر ز مستی گز رود، عذرش پذیر

گر چه ناخن رفت، چون باشی مرا  
بر کنم من پرچم خرسید را

ور چه پرّم رفت، چون بنوازیم  
چرخ، بازی کم کند در بازییم

هر کراماتی که می‌جویی به جان  
او نمودت تا طمع کردی در آن

یا ربا این ناله‌ام خود خواستی  
نظم آن در سینه‌ام انداختی

رحمتت پُر است و پستان می‌خلد  
تا نثار در گنی تو بر ولد

باز خود را در جهان کردی روان  
با سپاهت در پیش گشتی دوان



او به پیش و تو ز پس می بنگری  
بهر تعلیم، امتحانش می کنی

گر پیرانیم تیر آن نه ز ماست  
ما گمان و تیر اندازش خداست

تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت  
گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت

گر نخواهی نکس پیش آن طیب  
بر زمین زن سر و زر را ای لیب

مَر سَرَتِ رَا چُون رَهَانِيد از بُتَان  
هَم بَدَان قُوْت، تُو دَل رَا وَا رَهَان

آتشی اندر دلم انداختی  
دل ز دستم رفت و این، خود خواستی

اینک این خسته ز خود باز آمده  
سوی تو شاهها به پرواز آمده

تشنه را واده ز آب کوثرش  
تاج گرمنابنه تو بر سرش

خود نخواهم، من ز خود بیرون شدم  
رسته از خود، غرقِ در بی چون شدم

مُرده شو تا مُخْرِجُ الْحَيِّ الصَّمَدِ  
زنده‌یی زین مُرده بیرون آورد

چون بگریانم، بجوشد رحمتم  
آن خروشنده بنوشد نعمتم

گر نخواهم داد، خود ننمایمَش  
چونش کردم بسته دل، بگشایمَش

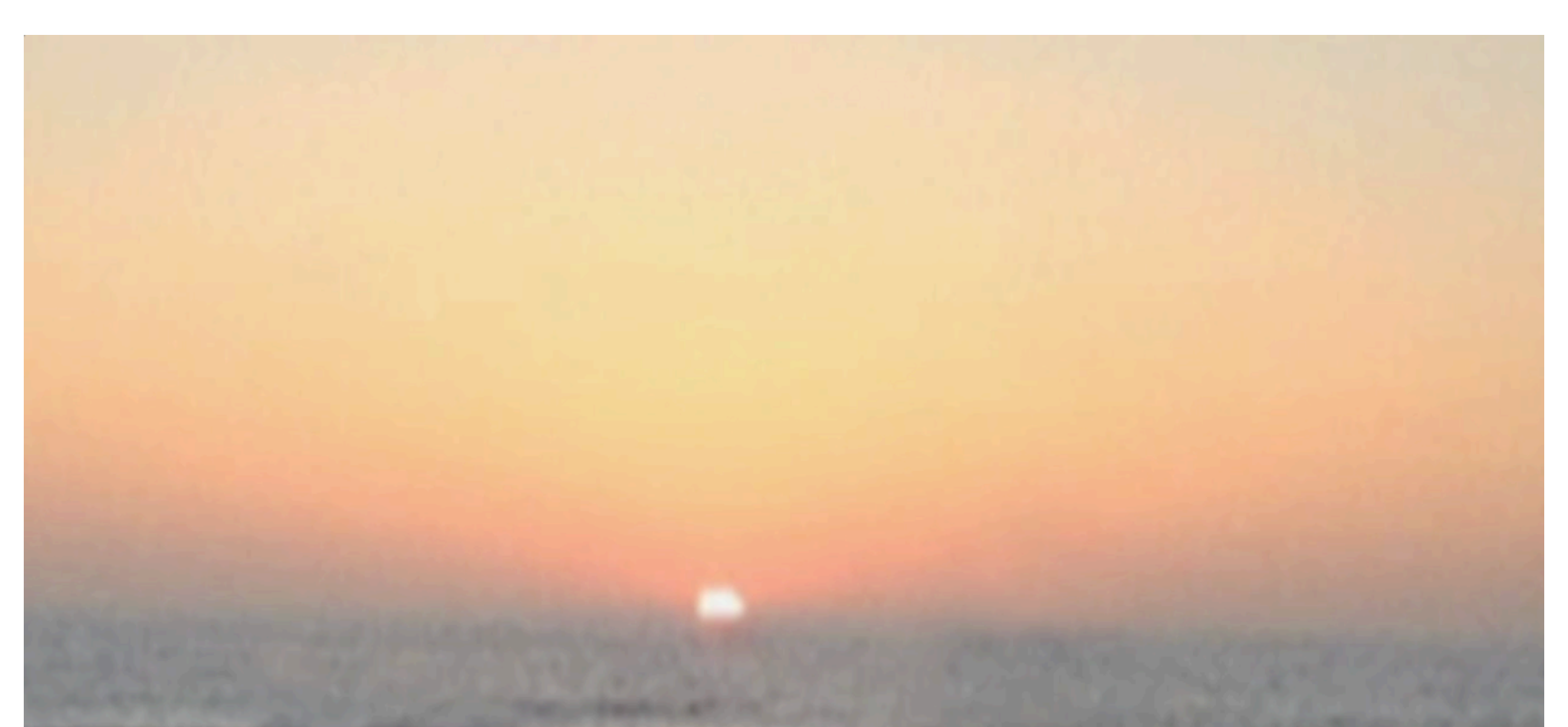
رحمتّم موقوف آن خوش گریه هاست  
چون گریست، از بحرِ رحمت، موج خاست  
چون گریست، از بحرِ رحمت، موج خاست

- ارادتمند شما و دوستان -  
- حسام مازندران -



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)